

# انتقاد لفظی

- در -

## مقاله « شیر و خورشید » آقای کسروی

در شماره ۷ مجله شریفه ارمغان مقاله جالب توجهی از طرف آقای کسروی مندرج بود که از حیث مطلب و موضوع مفید بود . مراد ما از انتقادات لفظی مقاله کسروی بحث و گفتگو در لفاظ و ترکیبات و املاي مقاله شیر و خورشید است ، انهم نه در تمام تراکیب و طرز انشای آن - بلکه فقط در اشتباهات اشکار و یا انجائی که بکلی از تحت قاعده ذوق و سلیقه خارج شده و سکوت در آن باب موجب قبول و رضای ارباب تحقیق و اسباب تقلید و کمراهی نوادگان و تازه کاران شناخته شود ، انتقادی بعمل آمده است .

۱) در اوایل مقاله نوشته اند که : « برای آگاهی همه » یعنی ایشان مقاله خود را برای آگاهی همه مینویسند - در اینجا لفظ « همه » به چند وجه خوب نیست . یکی اینکه این لفظ فعلا معمول نبوده و همه جا بعد از لفظ : برای آگاهی ... لفظ « عموم - هموطنان دوستان - همکشان و غیره » مستعمل است . زیرا کلمه « همه » خیلی عمومیت دارد و غیر از خود نویسنده باقی مردم روی زمین را شامل تواند بود در صورتیکه این قبیل مقالات طبیعا محدود و برای آگاهی قلیلی از علما و متبعین نوشته میشود و يك مبحث طبیی یا تاریخی عام یا علمی نیست که بدرد همه بخورد - حتی اگر بجای همه

«عموم» که بمراتب از «همه» محدودتر و عموم يك ملت را شامل است می نوشتند باز بهمان دلیل خاص بودن مقاله شایسته نبود. دیگر آنکه بر فرض عام بودن موضوع مقاله باز تراکت ادبی که خاصه ادبیات ایران است، واصل معمول به فروتنی که پسندیده ترین اداب علمی ماست اجازه چنان ادعائی را نمیداد که ایشان خود مدعی شوند که مقاله ایشان برای آگاهی همه اهل عالم نکارش یافته است و وجود دیگر از قبیل قرب مخرج «هی- همه» که بالطبع از لطافت ادبی بدور است نیز میرساند که این ترکیب مستحسن نیفتاده است.

(۲) بر این صفحات مینگارم - این عبارت که دنباله عبارت فوق است، باز بهمان اندازه خارج از سلیقه و دور از قاعده است. و صفحات بمراتب بهتر از «صفحهها» است، چه، عیب قرب مخرج که در «هی همه» بود در اینجا هم بمناسبت (ح ه) در (حها) موجود است، و بهمین مناسبت بوده که فضایی ایرانی یا آنکه برخی لغات عربی را جمع فارسی شده اند مکنند (بلاها) (بلیهها) (آبهها) (روایتها) ولیکن هیچکدام (صفحهها) در نظر نیآورده اند و اگر (صحیفها) گفته اند از آن بابست که قبل از هاء جمع فاء قرار داشته نه حاء حطی، و علت اصلی همانا عدم فصاحت این ترکیب است. زیرا وقتی که شخص لفظ صفحه را استعمال کرد علت ندارد که جمع آنرا بعربی نیآورده و بفارسی بیآورد و بجای صفحات صفحهها بگوید؟ و راستی اگر ایشان بعوض جمله :  
 (اینک برای آگاهی همه بر این صفحات مینگاریم) مینوشتند که :  
 (اینک مینویسیم) بهتر نبود و آيا لفظ «مینویسیم» که از ماده

کتابت است از لفظ «مینکارم» که از ماده نقش کردن است صحیح و

فصیح تر نیست ؟

(۳) - نگارنده - این لغت که بد بختانه مستعمل و متداول

شده است ، همه جا بعوض کاتب استعمال میشود ، در حالتیکه از

ریشه نگارش و از ماده و معنای نقش و حجاری و تصویر میباشد

و اگر در شعر گاهی این لغت و مشتقات آن در موردی غیر از

اصل ماده خود بکار رفته باشد . برای اغراق در توصیفات شعریه

و بهجاز استعمال شده است ، لیکن در نثر های علمی و ساده هیچوقت

آوردن لفظ «نگارنده» بمعنی کاتب و دبیر صحیح نیست ، بنا بر آنچه

قلم رنجه شد نگارنده در واقع بمعنی نقاش است نه نویسنده و

هیچ وقت در نثر قدیم نگارنده بجای نویسنده نیامده در شعر هم

فقط جائی که شاعر خود یا دیگری را بنقاش تشبیه کرده باشد

این لغت را ذکر میکنند و الا فلا ، این لغت در این اواخر مانند

لغات بسیاری که معنی اصلی را در طایفه تحولات زمان و مکان

از دست داده معنی تازه میگردد از معنی اصلی منحرف شده است .

و روزنامه نگاران آنرا بمعنی نویسندگی آورده و ( جریده نگار )

( نگارنده ) و غیره از آن برخاسته است ، ولی چون روز نامه خود

یک چیز مصنوع و ساخته شده است میتوان فقط در همان مورد

لفظ نگارنده را بموردشمرده مثل اینکه فردوسی خداوند را (نگارنده

لاجوردی سپهر ) آورده و نگارش را بمعنی نقش و ایجاد استعمال

کرده است - و آقای کسروی خودشان نیز در صفحه ( ۵۴۵ ) حاشیه

( ۲ ) این معنی را در یافته و گفته اند که ( نگارش را در اینجا

و در جاهای دیگر بمعنی اصلی کلمه که نقش کردن است بکار برده ایم) پس لازم بوده است با این قید و توجه بجای (می نگاریم) (می نویسیم) مرقوم میداشتند و از بن خطائی که خود بدان معترف اند چشم می پوشیدند...

(۴) - شکفتی آن از نظرها بر خاسته ... ترکیب از نظر بر خاستن چیز تازه و بی سابقه ایست که اگر مورد میداشت و یا لازم بود عیبی نداشت و بر ذخائر ترکیبات ادبی می افزود. لیکن وقتی میتوان گفت (شکفتی آن از نظر رفته) دیگر چه لازم که آن عبارت را دراز و رکیک کنیم و ترکیب بیجای (از نظر بر خاستن) را استعمال نمائیم چه هر گاه چنین ترکیبی درست میبود و لطفی داشت محققاً اگر نثر نویسان آنرا پیدا نکرده بودند شعرای اولین و آخرین آنرا ولو بمدد قافیه می ساختند. ولی چنین ترکیبی را نساخته و تکفته اند و بسلیقه نویسنده خوب ترکیبی نیست.

(۵) - سخت در شکفت فرو میماند... آقای کسروی همه جا ترکیبات شعری را بکار برده اند مثلاً این عبارت: «اگر بیگانه هوشمندی» که آن را دیده و آگاهی یابد نه نشان دولت ما است سخت در شکفت فرو می ماند» گذشته از اینکه نثر سباقی دیگر دارد و آنچه در نظم فصیح است ممکن است عین آن در نثر غیر فصیح و تطویل بلا طائل باشد، معذک مراعات بیانات شعریه هم نشده است، چه عبارت (آگاه شود) ترکیب اصلی است و (آگاهی یابد) ترکیب ضروری است و در نثر حتمی است که ترکیب اصلی را بر ترکیب ضروری مقدم شمارند. دیگر «سخت در شکفت فرو می ماند»

مثل اینستکه ترجمه یا نقل عبارت يك شعر باشد، عجب دارم که چرا باید بجای (عجب خواهد کرد) این سطر دراز مقطع نجس نوشته شود؟ و اگر از لفظ (شکفت) با آنکه در سطر بالا استعمال شده است زیاد خوششان آمده بود لا اقل (بشکفت اندر شود - در شکفتی فرو ماند - شکفت ماند) بایستی مینوشتند...

(۶) - دم بر انگیخته ... این ترکیب بزعم حقیر در نثر ریک است و دم بر آورده یا بر افراشته درستست چه انگیختن بمعنی تحریک کردن است نه بلند ساختن و مراد نویسنده در اینجا بلند کردن دم است نه حرکت دادن آن و اگر حرکت دادن هم مراد می بود باز (انگیختن) مورد نداشت و بایستی جنبانیدن و تکان دادن استعمال می شد زیرا انگیختن در برآه انداختن مرکوب یافتنه و شور و غوغا راه انداختن و اعمال این معانی استعمال میشود.

(۷) - ایشان ادعا میکنند که حقیقت شیر و خورشید که نوشته اند بر خود ایرانیان پوشیده است - شاید بنده موافق دعوی مشار الیه از بن کشف تاریخی بجزم <sup>شکوه علم از آن و مطالبات</sup> نخواهند تاریخ (ابن العبری) بی اطلاع باشم لیکن آیا ایشان نمی بایست تصور کنند که شاید يك با چند تن دیگر از هموطنان ایشان هم آن کتاب را خوانده باشند؟ و بر فرض که بر نویسنده مقاله محقق باشد که هیچیک از ایرانیان این راز سر بسته را نگشوده است ولی آیا تراکت و حفظ ظاهر و ادب که بزرگترین حلیه فضا و ادبا بشمار است این اجازه را میداده است؟

(۸) - جلفای نو پیدا گردید... این ترکیب در اینجا بخصوص

غلط است و جای تاسف است، که این غلط امروز عمومی شده است ولی باید عیب آنرا گفت و ملاحظه نکرد... چه کردیدن و کشتن در فارسی جائی بکار میرفته است که جمله قبلی آن از قبیل این جملات باشد: مثلا اسب گرم تاختن گشت، خورشید پدیدمدار گشت، زعانه دگر کون گشت، دخت سبز گشت، مرد پیر گشت، کتاب ترجمه گشت، ماه نمایان گردید، گردونه روان گردید، شهر بدل بصحرا گردید، تبریز خراب گردید، قوچان نو تجدید گردید و نظایر آن که در هر جمله معانی دور زدن و پیچیدن، بالا آمدن، فرو رفتن، رد شدن، تغییر وضع دادن، از حالی بحالی کشتن، ترجمه شدن که فارسی متعدی آن (گردانیدن) است، چرخیدن و کرد کشتن و حرکت چیزی کرد و مدور مانند ماه - یا چرخ میمانند گردونه، چیزی دیگری بدل شدن و غیره دیده شود. و الا در غیر این مواقع لفظ «گشت» و از آن واضح تر «گردیدن» را نمی توان بجملات مختلفه بطور دلخواه چسباند و مثلا گفت: (جلفای نو پیدا کردیم) در ایجاد این جلفای نو که همانم جلفای قدیم آذربایجان است و جلفای قدیم هم بجای خود باقیست چه چیزی گردیده و از حالی بحالی گشته است؟ اینجا باید گفته شود «پیدا آمد» و هرچه جز این گفته شود خطاست.

(۹) - شیر لخت... این لقب بچه مناسبت بشیر داده شده است؟ عجب اینکه خود نویسنده مینویسد: (نخست از شیر تنها - شیر لخت - گفتگو میکنیم) با وجود آنکه لغت باین خوبی یعنی

( شیر تنها ) بقلم نویسنده جاری شده است ، باز ذوق خاص ایشان بدان اکتفا نکرده ( شیر لخت ) را میدان هلال بر آن افزوده اند و بدیهی است که شیر لخت مضحك است ! چه شیر حیوانی است همیشه لخت و هیچوقت دیده نشده است که کسی شیر را پالان فجری بزند یا زین قزاقی بر آن بگذارد ، یا مانند تازی وی را در جل پیچد . . . شیر همیشه لخت است ، شیری که خورشید را بر پشت و شمشیر را بر کف دارد هم لخت است . اینکه بین عوام متداول است که مشروب بدون مزه را ( عرق لخت ) میگویند باز بذوق و حقیقت نزدیک تر است تا ( شیر لخت ) آفای کسروی راستی چرا ( شیر تنها ) را گذاشته شیر لخت را چسبیده اند ؟ خدا عالمست ؟

( ۱۰ ) - ابزار های شاهی . در ابزار و افزار و اوزار همه يك لغت و مراد اسباب و افزار مربوط بحرفه و پیشه و چیز های مورد استعمال صنعتگران و افراد عامه است و ائانه سلطنت را معلوم نیست بتوان ( ابزار پادشاه ) نامید زیرا نه سابقه دارد و نه هم بعرف ادب چسبندگی پیدا میکنند چه علی القاعده شاه از پیشه وری و حرفت که ابزار لازم داشته باشد بر کنار است . عصای شاهی را هم نمیتوان ( دست افزار شاه ) یا کفش شاه را ( پای افزار یا پوزار شاه ) نام نهاد و یا کمر و نگین و تاج سلطنت و تخت و آذینهای ایوان شاه را ( افزار های دکه خسروانی ) گفت و از همین روی است که همه جا در نوشته های ایرانی در این موارد ( اسباب بزرگی ) ( ادوات ریاست ) ( زیور پادشاهی ) ( آذین و ساز و برک

خسروی) و غیره آورده اند و (افزارشاهی) بنظر بنده درست نیست  
 (۱۱) - نوشته اند. شیر بیش مردان بمردانگی معروف و  
 سنگینی و یا بر جائی موصوف است... ایشان خواسته اند این عبارت  
 را فارسی کنند که در وصف شیر در کتب آمده است که: شیر حیوانی  
 است شجاع و نزد همه بمروت و وقار و شجاعت و اقدام معروف،  
 آنوقت بجای (مروت) (مردانگی) و بجای وقار (سنگینی) و  
 بجای نبات (پا بر جائی) ترجمه شده است در حالیکه در هیچ  
 عبارت فارسی هر قدر هم بر کاکت آن تعهد شده باشد شیر را  
 بمردانگی و سنگینی و پا بر جائی وصف نکرده اند. راستست (مروت)  
 در اصل از (مرء) گرفته شده و ویژه آن بمعنی مردانگیست -  
 لیکن این لغت بمعنی مروت از معنی اصلی بر گشته و بلك وصف  
 عام و دارای معنی خاص شده و از آنرو است که میتوان زنی  
 یا حیوانی را هم صاحب مروت نامید لیکن مردانگی هنوز بمعنی  
 اصلی را که صفت پایداری و جرات است حفظ کرده است.  
 و همچنین وقار غیر از سنگینی است و فارسیان سنگینی را به  
 معنی چیزبکه که از سنگ باشد یا ماده وزین و ثقیلی باشد زیادتر  
 استعمال میکنند تا بمعنی وقار و وقار را تعبیرهای دیگر است مانند  
 با فر و سنگ با وقار و سنگ و سنگ به تنها. همچنین پا بر جائی  
 را بجای استواری یا پایداری آورده اند، در حالتی که گفته نمی  
 شود شیر حیوانی یا بر جاست، زیرا یا های خود را غالباً حرکت  
 میدهد و مثل درخت یا مناره یا قصر یا کوه نیست که یا بر جا  
 باشد، بلکه شیر حیوانی است در معارك و نبردها پایدار و ثابت



قدم - اما این پایداری و ثابت قدمی گرچه بعین بمعنی یا برجائی میباشد اما در فارسی با یکدیگر متفاوت و چنانکه اشاره شد یا برجا بیشتر در مورد جمادات می آید و یا آنکه در مورد تشبیهات وصفی استعمال میشود مثلاً میگوئیم: فلان چون کوه یا بر جاست ، یعنی یا برجائی صفت طبیعی کوه است که در مورد اخلاق فلان مرد را بان تشبیه میکنند - یا فلانی در محبت و وفا یا بر جا و پایدار است - و در واقع لغت « پایدار » اعم و ( یا بر جا ) اخص است هر جا دومی هست اولی هم هست لیکن جائی ( پایدار ) اطلاق میشود و ( یا بر جا ) اطلاق نمی شود مثل رصف شیر و پلنگ و حیوانات که طبیعت آنان مستلزم حرکت و جهیدن و یریدن و دویدن است در بنمورد ( پایدار ) افسح از ( یا بر جا ) است و فقط حس لطیف میتواند در بنمورد خوب قضاوت کند

(۱۲) - یا صلاح الدین هم روزگار بود... هم روزگار را بمعنی معاصر آورده اند در صورتیکه این کلمه با بمعنی استعمال نشده است خاصه در نشر... و اگر معینم <sup>کلمه</sup> فارسی نویسی میبودند ممکن بود بنویسند لوون دوم ( نه دومین ) در زمان یا در ( روزگار ) صلاح الدین بود - و نه اگر بخواهند عیناً لغات عربی را ترجمه کنند و از خود هم تصرف ادبی بکار نبرند و بجای هم عصر ( هم روزگار ) بیاورند مورد اشکال است - و اگر بگویند ما از پیش خود ترکیباتی می سازیم کار خوبی نیست ، چه لغت و ترکیبی را میتوان ساخت که بهتر و انبب از وی وجود نداشته باشد . در فارسی گفته میشود که : ( مسیح و اشک پنجم در يك زمان و با در يك

روزگار میزیستند) اما هیچوقت نمیگویند: مسیح و اشك پنجم  
 همروزگار بودند، چه روزگار بمعنی عصر و هم بمعنی بخت و طالع  
 و حیوة خصوصی است، چنانکه گویند: روزگارم تیره و روزم سیاه  
 شد؛ فلان مردی بد روزگار بود؛ من روزی روزگاری داشتم و غیره.  
 از این رو نمی توان (همروزگار) را بمعنی اعم که زمانه و عصر  
 از آن بر خیزد گرفت - چه در همروزگار بدو نن گفته میشود  
 که در بخت و طالع و حال و روز و زندگانی شبیه یکدیگر باشند  
 و قطعاً لوون پادشاه ارمنی با صلاح الدین ایوبی همروزگار نبوده  
 چه بقول خودشان بنیان دولت ارمنیه مذکور بدست مصریان کننده  
 شده است.

(۱۳) - همگونه... آقای کسری این املا را هم از خود  
 در آورده اند و (همگونه) که بمعنی (همرنك) است بجای (همه  
 گونه) که بمعنی همه جور و همه قسم باشد استعمال کرده و این  
 املا را در بیشتر نوشتهجات خود بکار برده اند و ظاهراً منشاء این  
 اشتباه از آنجاست که هرگاه یکی از لغات فارسی را که در آخر  
 آن هاء غیر ملفوظ باشد بخواهند جمع بالف و نون به بندند و با  
 آنکه (آر) و (باء) که از علایم مصدری فارسی است بر آخر آن در  
 آورند هاء غیر ملفوظ را حذف کرده بجای آن کاف فارسی گذارند  
 مانند (بنده - بندگان) (رسته - رستگار) (خسته - خستگی)  
 (همه - همگی - همگان) لیکن سوای موارد الف و نون جمع  
 و علائم مصدری هیچ معمول نیست که هائات مزبور حذف شود  
 خاصه در اینجا که کلمه بعد از (همه) خود در اصل دارای کاف

فارسی است مانند ( لونه ) در این مورد علاوه بر آن که حذف هاء  
بیمورد است باعث التباس لغوی بلغت دیگر نیز میگردد و همه گونه - همگونه  
یعنی هم رنگ معنی میدهد و این غلط فاحشی است که از فاضلی  
مانند کسروی بدور است .

(۱۴) - فردريك در یکی از رود های آسیای کوچک آب از سرش  
گذشته بارویا برکشتن نتوانست ... اینجا کلمه ( غرق ) را ظاهراً ترجمه  
بفارسی کرده اند و اتفاقاً ( اب از سر گذشتن ) ترجمه غرق شدن نیست  
این جمله کنایه از ياك باختن و بیچاره شدن و دارائی بیاد رفتن  
و هزاران حالت دیگر است که یکی از آنها در آب فرورفتن و غرقه شدن  
باشد - ان هم فقط در اشعار بذا در استعمال شده است مانند :

چو بگذشت آب از سر ناخدای <sup>نهد بچه خویشتن زیر پای</sup>  
که درین شعر هم مردن و غرق شدن بمعنای از آن بر نمی آید، و  
در مکالمات امروز هم هیچوقت این کنایه بمعنی غرق شدن بکار نمی رود  
و اساساً چه لازم که لغت مختصر ( غرق ) را بخیال فارسی نویسی بیک  
کنایه چهار حرفی تبدیل کنیم که هم از سیاق تاریخ نویسی خارج  
شده و هم تازه استعمالی نادرست و عبارتی نامناسب بوجود آمده باشد؟  
و عجب اینجاست که ایشان لغات عربی از قبیل ( بمناسبت - نقش -  
قرن - دیوان - اصل - کتاب و غیره و غیره ) فراوان در همین مقاله  
آورده اند ولی معلوم نیست بچه خیال و از روی چه ترجیحی لفظ ( غرق  
شد ) را که از فحوای عبارت ایشان بر می آید، بیک کنایه طولانی  
بدل کرده اند؟!